



اثر رقابت ژئوپلیتیکی آمریکا و چین بر معماری امنیت دریایی خلیج فارس: از امنیت انرژی تا معمای امنیتی (۲۰۱۳-۲۰۲۵)

مسعود ندافان^۱، حسینعلی مهرنیا^۲

۳۶

دوره ۱۰، شماره ۱، پیاپی ۳۶

بهار ۱۴۰۵

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۵/۰۱/۲۵

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۵/۰۳/۳۱

صص: ۳۸۷-۳۶۷

شاپا چاپی: ۴۵۶۵-۲۵۸۸

الکترونیکی: ۰۳۸۱-۲۷۱۷



چکیده

منطقه خلیج فارس به عنوان کانون راهبردی انرژی جهان، در دهه اخیر به صحنه اصلی رقابت ژئوپلیتیکی میان ایالات متحده آمریکا و چین تبدیل شده است. این پژوهش با هدف واکاوی اثرات این رقابت دوقطبی بر معماری امنیت دریایی خلیج فارس در بازه زمانی ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۵ تدوین شده است. پرسش اصلی این است که چگونه گذار از «هژمونی یک جانبه گرایانه» آمریکا به «رقابت رقابتی» با چین، معماری امنیت دریایی منطقه را دگرگون کرده است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که سیاست «چرخش به آسیا» و کاهش تدریجی حضور نظامی آمریکا از یک سو، و استراتژی «نفوذ اقتصادی-امنیتی» چین (ابتکار کمربند-راه) از سوی دیگر، موجب ایجاد شکاف در ساختار امنیتی پیشین شده است. این تحولات منجر به شکل‌گیری یک «معمای امنیتی» پیچیده شده که در آن امنیت انرژی برای چین، با اولویت‌های بازدارندگی نظامی آمریکا در تعارض قرار گرفته است. نتیجه‌گیری مقاله حاکی از آن است که رقابت قدرت‌های فرامنطقه‌ای، نه تنها موجب تضعیف ثبات در تنگه هرمز و آبراه‌های حیاتی شده، بلکه با «امنیتی سازی» پروژه‌های توسعه‌ای و گسترش مسابقه تسلیحاتی میان بازیگران منطقه‌ای، معماری امنیت دریایی را به سمت بی‌ثباتی و تکه‌تکه شدن سوق داده است. این پژوهش از چارچوب نظری «رنالیسم ساختاری» (نورنالیسم) برای تبیین رفتارهای راهبردی قدرت‌ها استفاده می‌کند.

کلیدواژه‌ها: خلیج فارس، امنیت دریایی، رقابت آمریکا و چین، معمای امنیتی، امنیت انرژی، ژئوپلیتیک.

۱. سرپرست مؤسسه آموزش عالی علمی کاربردی شهرداری تهران و مدرس دانشگاه تهران، ایران

h_mehrnia@azad.ac.ir

۲. گروه معارف اسلامی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

مقدمه

شتابان نظام بین‌الملل در دهه‌های اخیر، ماهیت تهدیدات امنیتی را به‌طور بنیادین دگرگون ساخته است. در این میان، تروریسم بین‌الملل به‌عنوان یکی از پیچیده‌ترین و پویاترین تهدیدات امنیتی، با بهره‌گیری از فناوری‌های نوین، شبکه‌های فراملی، ایدئولوژی‌های افراطی و پیوند با منازعات منطقه‌ای، ابعاد تازه‌ای به خود گرفته است. جمهوری اسلامی ایران به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی، نقش منطقه‌ای، همجواری با کانون‌های بحران و تقابل‌های سیاسی-ایدئولوژیک با برخی بازیگران بین‌المللی، همواره در معرض اشکال متنوعی از تهدیدات تروریستی قرار داشته است. در چنین شرایطی، اتکای صرف به رویکردهای واکنشی و گذشته‌نگر در حوزه امنیت، پاسخگوی پیچیدگی‌ها و عدم قطعیت‌های آینده نخواهد بود. از این‌رو، بهره‌گیری از رویکرد آینده‌پژوهی به‌منظور شناسایی روندها، پیشران‌ها، عدم قطعیت‌های کلیدی و ترسیم سناریوهای محتمل تهدیدات تروریستی، می‌تواند نقش مهمی در ارتقای تاب‌آوری و کارآمدی نظام امنیت ملی ایران تا افق ۲۰۳۰ ایفا کند. با وجود تجارب گسترده ایران در مقابله با گروه‌های تروریستی در سطوح داخلی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، تحولات اخیر نشان می‌دهد که تروریسم بین‌الملل در حال گذار از الگوهای سنتی به اشکال نوین‌تری همچون تروریسم شبکه‌ای، سایبری، الهام‌محور و نیابتی است. این دگرگونی‌ها، در کنار عواملی نظیر بی‌ثباتی منطقه غرب آسیا، رقابت قدرت‌های بزرگ، سوءاستفاده از شکاف‌های هویتی و پیشرفت فناوری‌های ارتباطی، محیط امنیتی ایران را با سطح بالایی از ابهام و عدم قطعیت مواجه ساخته است. مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که امنیت ایران در برابر بازیگران تروریسم بین‌الملل تا سال ۲۰۳۰ تحت تأثیر چه روندها و پیشران‌هایی قرار خواهد گرفت و سناریوهای محتمل پیش‌رو کدام‌اند؟ فقدان مطالعات آینده‌نگر منسجم در این حوزه، می‌تواند منجر به غافلگیری راهبردی و کاهش توان پیشگیری و مقابله مؤثر با تهدیدات شود. بنابراین، ضرورت دارد با بهره‌گیری از چارچوب آینده‌پژوهی، ضمن شناسایی بازیگران مؤثر تروریسم بین‌الملل و الگوهای رفتاری آنان، پیامدهای احتمالی این تحولات بر امنیت ملی ایران تحلیل شده و زمینه برای سیاست‌گذاری پیش‌دستانه و هوشمندانه فراهم گردد.

مفاهیم

ریشه خلیج فارس در دهه‌های اخیر یکی از مهم‌ترین کانون‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی جهان بوده است؛ منطقه‌ای که هم‌زمان نقش «شریان حیاتی انرژی» در اقتصاد جهانی را ایفا می‌کند و به دلیل قرارگرفتن در تقاطع منافع بازیگران متعدد منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، مستعد بروز بحران‌های امنیتی پی‌درپی است. امنیت دریایی در این پهنه آبی، به‌ویژه به دلیل تمرکز زیرساخت‌های صادرات نفت و گاز، خطوط کشتیرانی بین‌المللی، حضور بنادر راهبردی و گذرگاه‌های حیاتی همچون تنگه هرمز، از جایگاهی تعیین‌کننده در ادبیات امنیت بین‌الملل برخوردار شده است. هرگونه اختلال در امنیت دریایی خلیج فارس می‌تواند اثرات زنجیره‌ای بر بازار جهانی انرژی، هزینه‌های حمل‌ونقل دریایی، ثبات اقتصادی کشورها و حتی امنیت غذایی برخی دولت‌های وابسته به واردات داشته باشد. ازاین‌رو، معماری امنیت دریایی خلیج فارس صرفاً یک مسئله منطقه‌ای نیست، بلکه موضوعی با پیامدهای گسترده جهانی محسوب می‌شود. در این میان، از اوایل دهه ۲۰۱۰ میلادی، تحولاتی ساختاری در نظام بین‌الملل رخ داده که اهمیت خلیج فارس را در چارچوب رقابت قدرت‌های بزرگ دوجندان کرده است. رشد شتابان اقتصادی چین، افزایش ظرفیت‌های فناورانه و نظامی آن، و تلاش پکن برای مصون‌سازی مسیرهای تجارت و انرژی، باعث شده است که چین از نقش صرفاً اقتصادی در خلیج فارس فاصله بگیرد و به‌تدریج وارد میدان‌های امنیتی و راهبردی شود. هم‌زمان، ایالات متحده آمریکا که از زمان پایان جنگ سرد بازیگر مسلط امنیتی در خلیج فارس بوده، با چالش «توزیع جدید قدرت» در سطح بین‌المللی و ضرورت تمرکز بیشتر بر هند-پاسیفیک مواجه شده است. در نتیجه، خلیج فارس به صحنه‌ای برای هم‌پوشانی و نیز تعارض منافع دو قدرت بزرگ تبدیل شده؛ تعارضی که پیامدهای آن به‌صورت مستقیم در سازوکارهای امنیت دریایی، الگوهای ائتلاف‌سازی، سیاست‌های بازدارندگی و شیوه‌های مدیریت بحران قابل مشاهده است.

مفهوم «معماری امنیت دریایی» در این پژوهش ناظر بر مجموعه‌ای از ترتیبات رسمی و غیررسمی، نهادها، ائتلاف‌ها، قواعد عملیاتی، رژیم‌های حقوقی و رویه‌های سیاسی-نظامی است که هدف آن‌ها تنظیم رفتار بازیگران، کاهش تهدیدات دریایی و تضمین استمرار جریان تجارت و انرژی در آبراه‌های منطقه است. این معماری، در خلیج فارس عمدتاً حول محور نقش رهبری‌کننده آمریکا شکل گرفته است: از استقرار پایگاه‌ها و ناوگان‌های دریایی تا ایجاد ائتلاف‌های چندملیتی و اجرای عملیات‌هایی

مانند اسکورت کشتی‌ها، مقابله با دزدی دریایی، و حفاظت از کشتیرانی. اما این ساختار در سال‌های اخیر با فشارهای چندگانه‌ای مواجه شده است؛ از یک‌سو تحولات درون‌منطقه‌ای شامل رقابت‌های ژئوپلیتیکی دولت‌های منطقه، بحران‌های یمن و سوریه، و افزایش فناوری‌های نامتقارن (پهپادها، موشک‌های کروز، مین‌های دریایی و ابزارهای جنگ الکترونیک) و از سوی دیگر، تغییرات فرامنطقه‌ای ناشی از رقابت آمریکا و چین. نقطه عطف مهم در بازه مورد بررسی (۲۰۲۵-۲۰۱۳) را می‌توان در چند روند هم‌زمان ردیابی کرد. نخست، اعلام و تثبیت سیاست «چرخش به آسیا» در دوره ریاست‌جمهوری اوباما و سپس تداوم آن در اشکال مختلف در دولت‌های بعدی، که به کاهش نسبی اولویت خاورمیانه در راهبرد کلان آمریکا انجامید. این کاهش اولویت به معنای خروج کامل از منطقه نبود، بلکه بیشتر نشان‌دهنده تلاش واشنگتن برای «بازتنظیم» تعهدات و هزینه‌ها، افزایش اتکا به شرکا و ائتلاف‌ها، و تمرکز بر مهار چین در محیط راهبردی هند-پاسیفیک بود. دوم، افزایش وابستگی چین به واردات انرژی از خلیج فارس و تلاش برای تنوع‌بخشی مسیرها و ابزارهای تأمین امنیت انرژی. چین اگرچه برخلاف آمریکا شبکه گسترده‌ای از پایگاه‌های نظامی در خلیج فارس ندارد، اما به‌واسطه سرمایه‌گذاری‌های کلان در زیرساخت‌های بندری، قراردادهای بلندمدت انرژی، توسعه پیوندهای فناوریانه و امنیتی، و مشارکت در ابتکار کمربند-راه، نفوذ خود را در منطقه افزایش داده است. سوم، شکل‌گیری و تقویت ترتیبات امنیتی دریایی جدید یا بازتعریف ترتیبات موجود، از جمله ائتلاف‌های چندملیتی حفاظت از کشتیرانی که در واکنش به حوادثی مانند حملات به نفتکش‌ها، تنش‌های پیرامون تنگه هرمز، و افزایش تهدیدات نامتقارن به وجود آمدند.

این وضعیت، خلیج فارس را در معرض نوعی «دوگانگی امنیتی» قرار داده است: از یک طرف، بسیاری از دولت‌های منطقه همچنان امنیت دریایی خود را در پیوند با چتر بازدارندگی آمریکا تعریف می‌کنند و به توان نظامی و اطلاعاتی واشنگتن برای حفاظت از کشتیرانی متکی هستند. از طرف دیگر، چین به عنوان شریک اصلی اقتصادی و تجاری بسیاری از کشورهای منطقه، به تدریج تلاش می‌کند امنیت انرژی و مسیرهای حمل‌ونقل خود را از طریق ابزارهای غیرنظامی و نیز امنیتی-نرم تقویت کند. همین هم‌زیستی دو الگوی متفاوت امنیت‌سازی، به شکل‌گیری تضادها و سوءبرداشت‌هایی می‌انجامد که در ادبیات روابط بین‌الملل از آن با عنوان «معمای امنیتی» یاد می‌شود؛ یعنی وضعیتی که در آن اقدام یک بازیگر برای افزایش امنیت خود (مثلاً تقویت حضور دریایی یا تشکیل ائتلاف حفاظت از

کشتیرانی) از سوی بازیگر دیگر به عنوان تهدید تعبیر می‌شود و واکنش متقابل، چرخه‌ای از بی‌اعتمادی و رقابت را تشدید می‌کند.

در چارچوب رقابت ژئوپلیتیکی آمریکا و چین، امنیت دریایی خلیج فارس تنها به معنای حفاظت فیزیکی از کشتی‌ها یا کنترل تهدیدات کلاسیک دریایی نیست، بلکه به مجموعه‌ای پیچیده از موضوعات مرتبط با امنیت انرژی، امنیت زنجیره تأمین، امنیت داده‌ها و فناوری (برای مثال زیرساخت‌های دیجیتال بنادر و سیستم‌های ناوبری)، و حتی رقابت در استانداردگذاری و حکمرانی دریایی گره خورده است. در این شرایط، پروژه‌های اقتصادی و زیرساختی نیز می‌توانند «امنیتی» شوند؛ به این معنا که سرمایه‌گذاری در یک بندر، توسعه یک مسیر حمل‌ونقل دریایی یا ایجاد یک مرکز لجستیکی، فراتر از کارکرد اقتصادی، به عنوان ابزار نفوذ راهبردی و امکان‌ساز حضور امنیتی آینده تلقی می‌شود. از همین رو، تحلیل رقابت آمریکا و چین در خلیج فارس نیازمند رویکردی است که همزمان به منطق قدرت و بازدارندگی، و نیز به پیوندهای اقتصاد سیاسی بین‌الملل توجه کند.

پژوهش حاضر با تمرکز بر بازه زمانی ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۵ می‌کوشد نشان دهد رقابت ژئوپلیتیکی آمریکا و چین چگونه بر شکل‌گیری، تداوم یا تغییر ترتیبات امنیت دریایی در خلیج فارس اثر گذاشته است. انتخاب این بازه زمانی از آن جهت اهمیت دارد که هم‌زمان با آغاز عملیاتی‌تر شدن ابتکار کمربند-راه (۲۰۱۳) و تشدید بحث‌های مربوط به چرخش راهبردی آمریکا به آسیا، زمینه‌های رقابت دو قدرت در حوزه‌های اقتصادی و امنیتی برجسته‌تر شد. در طول این دوره، شاهد رویدادهایی بوده‌ایم که درک امنیت دریایی را متحول کرده‌اند: تشدید تنش‌ها در آبراه‌های حیاتی، افزایش حملات به زیرساخت‌های انرژی، رشد قابلیت‌های جنگ نامتقارن و پهپادی، و ایجاد ائتلاف‌های دریایی برای حفاظت از کشتیرانی. این تحولات را می‌توان به عنوان «نشانه‌های تجربی» برای سنجش میزان تزلزل یا بازتعریف معماری امنیت دریایی خلیج فارس به کار گرفت.

از منظر نظری، چارچوب نورئالیسم (رئالیسم ساختاری) می‌تواند ابزار مناسبی برای تبیین رفتار آمریکا و چین در خلیج فارس فراهم کند. نورئالیسم با تأکید بر ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، توزیع قدرت و منطق بقا، توضیح می‌دهد که چرا قدرت‌های بزرگ برای کنترل نقاط ژئوپلیتیکی حساس و تضمین منافع حیاتی خود، به رقابت و موازنه‌سازی روی می‌آورند. در این چارچوب، امنیت انرژی برای چین و حفظ نظم دریایی مطلوب برای آمریکا، به عنوان منافع حیاتی تعریف می‌شوند. در عین

حال، مفهوم «معمای امنیتی» در نورنالیسم کمک می‌کند نشان داده شود چگونه اقدامات تدافعی می‌توانند پیامدهای تهاجمی داشته باشند و چرخه بی‌اعتمادی را تشدید کنند. با وجود این، برای درک کامل‌تر نقش ابزارهای اقتصادی چین و پیوند اقتصاد-امنیت، می‌توان از برخی ملاحظات اقتصاد سیاسی نیز به صورت تکمیلی بهره گرفت؛ زیرا بخشی از رقابت در خلیج فارس نه در میدان نبرد، بلکه در میدان سرمایه‌گذاری، قراردادهای انرژی، کنترل زنجیره تأمین و نفوذ فناورانه رخ می‌دهد.

اهمیت پژوهش حاضر در چند سطح قابل طرح است. در سطح علمی، این تحقیق می‌کوشد شکاف موجود میان مطالعات امنیت دریایی و ادبیات رقابت قدرت‌های بزرگ را در بستر خلیج فارس پر کند؛ به‌ویژه از آن جهت که بسیاری از تحلیل‌ها یا صرفاً بر نقش آمریکا تمرکز دارند یا ورود چین را صرفاً اقتصادی می‌بینند و پیوندهای روبه‌گسترش اقتصاد و امنیت را کمتر به صورت نظام‌مند تحلیل می‌کنند. در سطح سیاستی، نتایج این پژوهش می‌تواند برای تصمیم‌گیران منطقه‌ای و نیز تحلیلگران امنیت بین‌الملل مفید باشد، زیرا نشان می‌دهد چگونه تداوم رقابت آمریکا و چین می‌تواند به چندپارگی ترتیبات امنیتی، افزایش هزینه‌های حفاظت از کشتیرانی، و تشدید حساسیت‌ها در مورد زیرساخت‌های بندری و دیجیتال منجر شود. در سطح منطقه‌ای، مطالعه حاضر به فهم بهتر گزینه‌های دولت‌های خلیج فارس در مواجهه با دوگانه «امنیت آمریکا/اقتصاد چین» کمک می‌کند و می‌تواند چشم‌اندازهایی برای کاهش تنش، تقویت سازوکارهای اعتمادساز دریایی و جلوگیری از تبدیل خلیج فارس به میدان رقابت‌های پرهزینه ارائه دهد. در نهایت، این مقدمه بر این گزاره تأکید دارد که امنیت دریایی خلیج فارس در حال ورود به مرحله‌ای است که در آن «چندسطحی‌شدن تهدیدات» و «چندبازگیری‌شدن تضمین‌گران امنیت» احتمالاً افزایش می‌یابد. رقابت ژئوپلیتیکی آمریکا و چین، اگرچه ممکن است به طور مستقیم به درگیری نظامی در خلیج فارس منجر نشود، اما از طریق سازوکارهایی مانند تغییر در الگوهای حضور نظامی، ائتلاف‌سازی‌های جدید، امنیتی‌سازی زیرساخت‌های اقتصادی و تشدید معمای امنیتی، می‌تواند ثبات دریایی منطقه را شکننده‌تر کند. بنابراین، فهم دقیق این رقابت و پیامدهای آن بر معماری امنیت دریایی خلیج فارس، برای تحلیل آینده امنیت منطقه و نیز سیاست‌گذاری واقع‌بینانه دولت‌های ذی‌نفع، ضرورتی انکارناپذیر دارد.

چارچوب نظری

با پایان جنگ سرد ساختار امنیت بین الملل متأثر از فروپاشی نظام دو قطبی متحول گردید و در شرایط کنونی، نظام "اقتصادی سیاسی جهانی" ساختار نوین امنیت در جهان را تشکیل می‌دهد. این نظام که ناظر بر تعامل حوزه‌ها، مؤلفه‌ها و عناصر سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری جهانی می‌باشد؛ امنیت را در سطوح گوناگون جهانی، منطقه‌ای و حتی ملی تحت تأثیر قرار داده و بدین ترتیب ساختاربندی "اقتصاد سیاسی امنیت" در دستور کار قرار گرفته است. در این شرایط جدید حاکم بر نظام بین الملل، رقابت بر سر کنترل منابع قدرت و بازارهای اقتصادی میان قطب‌های اقتصادی مطرح جهان تشدید گردیده است. (ابوالحسن شیرازی و آخوند مهریزی، ۱۳۸۶: ۱۸۸) تحلیل رقابت ژئوپلیتیکی ایالات متحده آمریکا و چین در خلیج فارس، بدون تکیه بر یک چارچوب نظری چندلایه، به‌سادگی به توصیف صرف تحولات ژئوپلیتیکی فروکاسته می‌شود. مسئله اصلی در این پژوهش آن است که چگونه رقابت دو قدرت بزرگ، بر معماری امنیت دریایی خلیج فارس اثر می‌گذارد و این اثرگذاری از چه منطق نظری‌ای پیروی می‌کند. برای پاسخ به این مسئله، چارچوب نظری حاضر بر سه ستون اصلی استوار است: نخست، نئورئالیسم ساختاری برای توضیح منطق رقابت قدرت‌های بزرگ در یک نظام آنارشیک؛ دوم، معمای امنیتی برای فهم چرخه‌های بی‌اعتمادی و ناامنی ناشی از اقدامات دفاعی؛ و سوم، نظریه امنیتی‌سازی برای تبیین اینکه چگونه زیرساخت‌های بندری، خطوط کشتیرانی و آبراه‌های انرژی‌محور از موضوعات اقتصادی به موضوعات امنیتی بدل می‌شوند. در کنار این سه محور، مفهوم کنترل مشاعات جهانی نیز به‌منزله حلقه واسطی عمل می‌کند که منطق برتری دریایی آمریکا و حساسیت رو به رشد چین نسبت به مسیرهای انرژی و تجارت را تبیین می‌کند.

۱. نئورئالیسم ساختاری و رقابت قدرت‌های بزرگ

نئورئالیسم، به‌ویژه در رویکرد کنت والتز، بر این فرض استوار است که نظام بین‌الملل آنارشیک است و دولت‌ها در پی بقا و افزایش امنیت خود عمل می‌کنند، نه بر اساس ویژگی‌های داخلی، بلکه با توجه به توزیع قدرت در سطح نظام (Waltz, 1979: 6) این نظریه به‌خوبی توضیح می‌دهد که چرا خلیج فارس، به‌رغم جغرافیای منطقه‌ای، به صحنه‌ای راهبردی برای رقابت آمریکا و چین تبدیل شده است. ایالات متحده، به‌عنوان قدرت مسلط دریایی، از طریق استقرار نیرو، تشکیل ائتلاف‌های دریایی و تضمین آزادی کشتیرانی، نظم امنیتی منطقه را مدیریت کرده است. چین نیز، به‌عنوان قدرتی

در حال صعود با وابستگی شدید به واردات انرژی، در تلاش است آسیب‌پذیری خود را در برابر اختلال در مسیرهای دریایی کاهش دهد. (He & Jones, 2022: 45)

این منطق ساختاری را می‌توان با آثار میرشایمر تکمیل کرد که استدلال می‌کند قدرت‌های بزرگ نه تنها به بقا قانع نیستند، بلکه در پی بیشینه‌سازی قدرت نسبی خود هستند. (Mearsheimer, 2001: 29-54) این دیدگاه در خلیج فارس به این معنا است که نگرانی آمریکا از گسترش حضور اقتصادی چین در بنادر و زیرساخت‌های منطقه، صرفاً ناشی از رقابت اقتصادی نیست، بلکه به این دلیل است که هر نوع زیرساخت لجستیکی می‌تواند در بلندمدت به قدرت ژئوپلیتیکی ترجمه شود. (Li & Zhang, 2021: 112)

۲. معمای امنیتی و تشدید چرخه بی‌اعتمادی

جرویس نشان می‌دهد که در نظام آنارشیک، اقدامات دفاعی یک کشور ممکن است از سوی دیگران به عنوان تهدید تلقی شود و چرخه بی‌اعتمادی را تشدید کند. (Jervis, 1978: 167-214) این پدیده در خلیج فارس به خوبی دیده می‌شود: حضور دریایی آمریکا از منظر واشنگتن اقدامی بازدارنده است، اما از دید چین ممکن است نشانه‌ای از مهار و نظارت تعبیر شود. در مقابل، سرمایه‌گذاری چین در بنادر و زیرساخت‌های منطقه، اگرچه در ظاهر اقتصادی است، از دید آمریکا می‌تواند نشانه‌ای از تلاش برای ایجاد جای پا در زیرساخت‌های دوگانه‌کارکرد باشد. (Ghafar & Chin, 2023: 89)

پوزن نیز استدلال می‌کند که در شرایط عدم اطمینان، دولت‌ها ممکن است اقدامات پیشگیرانه را به گونه‌ای اتخاذ کنند که مرز آنها برای دیگران قابل تشخیص نباشد. این وضعیت در خلیج فارس به افزایش حساسیت نسبت به استقرار نیروها، رزمایش‌ها و حتی زیرساخت‌های بندری منجر شده است. به عنوان مثال، توسعه بندر چابهار توسط چین و همکاری با ایران، از منظر آمریکا ممکن است به عنوان تلاشی برای دور زدن تحریم‌ها و گسترش نفوذ راهبردی تعبیر شود. (Almeida, 2020: 34)

۳. امنیتی‌سازی و تبدیل زیرساخت به موضوع امنیتی

نظریه امنیتی‌سازی در سنت مکتب کپنهاگ توضیح می‌دهد که چگونه موضوعات از حوزه عادی سیاست به سطح امنیتی ارتقا می‌یابند. در خلیج فارس، بنادر، خطوط کشتیرانی و تأسیسات انرژی، به تدریج از دارایی‌های اقتصادی به موضوعات امنیت ملی تبدیل شده‌اند. سرمایه‌گذاری چین در

پروژه‌های بندری مانند گوادِر و چابهار، هرچند در ظاهر ماهیت اقتصادی دارد، اما در سطح راهبردی می‌تواند به‌عنوان ابزار نفوذ بلندمدت تلقی شود. (Wang, 2024: 67) این روند در رقابت آمریکا و چین اهمیت ویژه‌ای دارد. آمریکا این زیرساخت‌ها را از منظر امنیت زنجیره تأمین و حفظ نظم دریایی رصد می‌کند، در حالی که چین بر تنوع‌بخشی مسیرها و کاهش ریسک‌های ژئوپلیتیکی تأکید دارد. نتیجه آن است که پروژه‌های توسعه‌ای و بندری، به‌جای آنکه صرفاً اقتصادی باقی بمانند، وارد میدان رقابت راهبردی می‌شوند (Liu & Chen, 2025: 203)

۴. کنترل مشاعات جهانی و جایگاه راهبردی خلیج فارس

بوزن استدلال می‌کند که توانایی آمریکا در کنترل دریاها و سایر مشاعات جهانی، یکی از پایه‌های اصلی هژمونی آن است. خلیج فارس به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نقاط گلوگاهی تجارت جهانی انرژی، در این چارچوب اهمیت استثنایی پیدا می‌کند. حضور دریایی آمریکا در این منطقه نه صرفاً نمادین است، بلکه به‌منزله ابزاری برای حفظ ثبات بازار انرژی و تضمین باز بودن مسیرهای تجاری عمل می‌کند. چین نیز بدون آنکه لزوماً الگوی حضور نظامی گسترده‌ای مشابه آمریکا داشته باشد، از طریق دیپلماسی اقتصادی و سرمایه‌گذاری بندری، در حال افزایش ظرفیت نفوذ خود است. (Zhang, 2022: 154)

۵. پیوند امنیت انرژی و امنیت دریایی

خلیج فارس نمونه‌ای کلاسیک از پیوند امنیت انرژی و امنیت دریایی است. هر اختلال در آبراه‌های این منطقه می‌تواند بلافاصله بر قیمت جهانی نفت و امنیت زنجیره تأمین اثر بگذارد. آمریکا برای تضمین این حکمرانی، به حضور نظامی و ائتلاف‌های دریایی تکیه می‌کند، در حالی که چین بر تنوع‌بخشی مسیرها و کاهش ریسک‌های ژئوپلیتیکی تأکید دارد. (Shi & Zhao, 2023: 91) این تفاوت در رویکرد، یکی از محورهای اصلی رقابت آنها در خلیج فارس است. برآیند این مباحث نشان می‌دهد که معماری امنیت دریایی خلیج فارس تحت تأثیر سه منطق هم‌زمان شکل می‌گیرد:

منطق ساختاری ثورئالیسم که بر رقابت قدرت‌ها برای بقا و افزایش قدرت نسبی تأکید دارد؛

منطق معمای امنیتی که نشان می‌دهد اقدامات دفاعی می‌توانند تهدیدزا تعبیر شوند؛

منطق امنیتی‌سازی که توضیح می‌دهد چگونه زیرساخت‌ها به موضوعات امنیتی بدل می‌شوند.

فرض اصلی این پژوهش آن است که رقابت آمریکا و چین نه تنها امنیت انرژی را به مسئله‌ای راهبردی‌تر تبدیل کرده، بلکه از طریق تشدید معمای امنیتی و امنیتی‌سازی زیرساخت‌های دریایی، معماری امنیتی خلیج فارس را تکه‌تکه‌تر و بی‌ثبات‌تر کرده است.

تحول جایگاه خلیج فارس در رقابت آمریکا و چین

خلیج فارس در طول دهه‌های گذشته همواره یکی از کانون‌های اصلی ژئوپلیتیک جهانی بوده است؛ منطقه‌ای که اهمیت آن نه فقط به دلیل موقعیت جغرافیایی، بلکه به واسطه تمرکز بخش قابل توجهی از ذخایر نفت و گاز جهان، وجود آبراه‌های حیاتی و نقش آن در امنیت انرژی بین‌المللی تعریف شده است. در دوران پس از جنگ سرد، این منطقه عمدتاً در قالب نظم امنیتی‌ای فهم می‌شد که تحت رهبری ایالات متحده آمریکا شکل گرفته بود. آمریکا با اتکا به حضور گسترده نظامی، استقرار ناوگان پنجم در بحرین، ایجاد شبکه‌ای از پایگاه‌های نظامی و برقراری همکاری‌های امنیتی با کشورهای عربی، کوشید خلیج فارس را به عنوان بخشی از راهبرد کلان خود برای تضمین جریان آزاد انرژی و مهار تهدیدات منطقه‌ای مدیریت کند (Posen, 2003: 19-23) در این چارچوب، جایگاه خلیج فارس برای آمریکا صرفاً یک مسئله منطقه‌ای نبود، بلکه به مثابه بخشی از نظم هژمونیک جهانی واشنگتن عمل می‌کرد.

با این حال، از دهه ۲۰۱۰ و به‌ویژه پس از اعلام «ابتکار کمربند و راه» توسط چین در سال ۲۰۱۳، موقعیت خلیج فارس به تدریج وارد مرحله‌ای تازه شد. این تحول ناشی از چند عامل هم‌زمان بود. نخست، رشد پرشتاب اقتصادی چین و افزایش نیاز این کشور به انرژی وارداتی، به‌ویژه نفت خام، سبب شد خلیج فارس در محاسبات راهبردی پکن جایگاهی به مراتب مهم‌تر از گذشته پیدا کند. چین در دو دهه اخیر به یکی از بزرگ‌ترین واردکنندگان نفت از کشورهای عربی حوزه خلیج فارس بدل شده و این وابستگی انرژی، پکن را به این نتیجه رسانده که ثبات این منطقه و امنیت خطوط کشتیرانی آن برای امنیت ملی و رشد اقتصادی چین اهمیتی مستقیم دارد. دوم، راهبرد کلان چین در چارچوب کمربند و راه، که هدف آن ایجاد شبکه‌ای گسترده از پیوندهای تجاری، لجستیکی و زیرساختی میان آسیا، آفریقا و اروپا است، خلیج فارس را به حلقه‌ای حیاتی در پیوند میان شرق آسیا، اقیانوس هند، دریای سرخ و مدیترانه تبدیل کرد. (نجف‌آبادی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۱۳)

از این منظر، خلیج فارس دیگر برای چین فقط محل خرید نفت نبود، بلکه به عرصه‌ای برای تثبیت جایگاه ژئواکونومیک و گسترش نفوذ خارجی بدل شد. سرمایه‌گذاری چین در زیرساخت‌های بندری، مناطق آزاد تجاری، فناوری‌های ارتباطی، پروژه‌های انرژی و صنایع پتروشیمی در کشورهای عربی خلیج فارس، نشان داد که رویکرد پکن به منطقه از یک رابطه صرفاً تجاری فراتر رفته است (Calabrese, 2020: 12-16) به تعبیر فالتون، چین در خلیج فارس به دنبال «نفوذ بدون هژمونی» است؛ یعنی افزایش عمق راهبردی از طریق اقتصاد، بدون آنکه در کوتاه‌مدت جایگزین مستقیم نقش امنیتی آمریکا شود (Fulton, 2022: 42-47). این رویکرد باعث شد خلیج فارس به یکی از فضاهاى مهم بروز تفاوت میان الگوی حضور آمریکا و چین تبدیل شود: آمریکا با منطق حضور نظامی و تضمین امنیت سخت، و چین با منطق اتصال‌پذیری اقتصادی، دیپلماسی انرژی و توسعه زیرساختی.

در نتیجه این تحولات، جایگاه خلیج فارس در رقابت آمریکا و چین از یک «منطقه پیرامونی برای چین» به یک «فضای راهبردی ضروری» ارتقا یافت. این تغییر نگرش در سطح سیاست خارجی و امنیتی آمریکا نیز بازتاب داشت. واشنگتن به تدریج دریافت که چالش چین در خلیج فارس صرفاً نظامی یا حتی صرفاً اقتصادی نیست، بلکه ترکیبی از نفوذ زیرساختی، پیوندهای تجاری بلندمدت، انتقال فناوری و ایجاد ظرفیت‌های بالقوه راهبردی است. به همین دلیل، سرمایه‌گذاری چین در بنادر و تأسیسات لجستیکی منطقه، در گفتمان آمریکایی به عنوان مسئله‌ای امنیتی بازنمایی شد؛ به‌ویژه آنجا که امکان استفاده دوگانه از زیرساخت‌های غیرنظامی مطرح می‌شد. این روند، نوعی «امنیتی‌سازی» حضور اقتصادی چین در خلیج فارس را به دنبال آورد و سبب شد رقابت دو کشور از سطح تجاری به لایه‌های عمیق‌تر ژئوپلیتیکی کشیده شود.

نکته مهم دیگر آن است که تحول جایگاه خلیج فارس در رقابت آمریکا و چین، صرفاً نتیجه تصمیمات این دو قدرت نیست، بلکه به رفتار و ترجیحات بازیگران منطقه‌ای نیز وابسته است. دولت‌های عربی خلیج فارس، به‌ویژه عربستان سعودی، امارات متحده عربی و قطر، در سال‌های اخیر کوشیده‌اند از رقابت این دو قدرت برای تقویت موقعیت خود استفاده کنند. آنان، از یک سو، همچنان به چتر امنیتی آمریکا نیاز دارند و از سوی دیگر، مایل‌اند از فرصت‌های اقتصادی و فناورانه ناشی از همکاری با چین بهره‌مند شوند. این وضعیت سبب شده است که خلیج فارس از منظر راهبردی، به فضایی برای «موازنه‌گری منعطف» دولت‌های منطقه تبدیل شود؛ فضایی که در آن کشورها به‌جای

انتخاب انحصاری میان واشنگتن و پکن، راهبرد تنوع بخشی در شراکت های خارجی را دنبال می کنند. (Roberts, 2021: 95- 101)

از منظر نظری، این تحول را می توان در چارچوب گذار از نظم امنیتی تک قطبی به آرایش رقابتی چندلایه تحلیل کرد. اگر در دهه های گذشته، آمریکا بازیگر بلامنازع امنیت دریایی خلیج فارس محسوب می شد، اکنون با ورود چین، منطقه با نوعی پیچیدگی جدید مواجه شده است؛ پیچیدگی ای که در آن، مؤلفه های اقتصادی، دریایی، انرژی، فناوریانه و دیپلماتیک در هم تنیده شده اند. به بیان دیگر، خلیج فارس از «منطقه ای برای اعمال هژمونی آمریکا» به «عرصه ای برای سنجش قدرت تطبیقی آمریکا و چین» تبدیل شده است. این گذار، لزوماً به معنای کاهش فوری نقش آمریکا نیست، بلکه به معنای شکل گیری تدریجی محیطی است که در آن، آمریکا دیگر تنها بازیگر تعریف کننده قواعد نیست و چین نیز به طور روزافزون در تعیین معادلات منطقه ای سهم می یابد.

در مجموع، جایگاه خلیج فارس در رقابت آمریکا و چین طی سال های ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۵ به طور معناداری دگرگون شده است. منطقه ای که پیش تر عمدتاً در مدار نظم امنیتی تحت رهبری آمریکا تعریف می شد، اکنون به صحنه رقابت فزاینده میان یک قدرت مسلط و یک قدرت در حال صعود بدل شده است. این تحول نه تنها ماهیت حضور بازیگران خارجی را تغییر داده، بلکه بر محاسبات راهبردی دولت های منطقه، الگوهای امنیت دریایی و نحوه فهم تهدید و فرصت در خلیج فارس نیز اثر گذاشته است. از این رو، خلیج فارس امروز دیگر صرفاً یک شریان انرژی نیست، بلکه یکی از مهم ترین آزمایشگاه های ژئوپلیتیکی برای سنجش کیفیت و دامنه رقابت آمریکا و چین در نظام بین الملل معاصر به شمار می رود.

یافته ها و تحلیل

(۱) تحول جایگاه خلیج فارس در رقابت آمریکا و چین

خلیج فارس در نظم بین الملل معاصر صرفاً یک پهنه جغرافیایی نیست، بلکه یکی از مهم ترین نقاط تلاقی ژئوپلیتیک، ژئواکونومی و امنیت انرژی جهانی است. تا پیش از دهه ۲۰۱۰، این منطقه عمدتاً در چارچوب هژمونی امنیتی ایالات متحده تعریف می شد؛ نظمی که بر حضور نظامی مستقیم، شبکه پایگاه ها، ائتلاف های دوجانبه و چندجانبه، و کنترل خطوط حیاتی انرژی استوار بود. ایالات

متحدۀ از طریق استقرار ناوگان پنجم در بحرین، همکاری امنیتی با شوراها و همکاری خلیج فارس و حضور مستمر در آبراه‌های حیاتی، خود را ضامن اصلی آزادی کشتیرانی و ثبات بازار انرژی معرفی می‌کرد. در این نظم، خلیج فارس بیشتر به‌منزله «فضای تحت مدیریت» واشنگتن فهم می‌شد تا یک عرصه رقابت چندقطبی.

با آغاز دهه ۲۰۱۰، و به‌ویژه پس از طرح ابتکار کمربند و راه در ۲۰۱۳، این وضعیت به‌تدریج دگرگون شد. چین که تا پیش از آن عمدتاً از مداخله مستقیم امنیتی در خلیج فارس پرهیز می‌کرد، به‌واسطه افزایش وابستگی‌اش به واردات انرژی و نیاز به امنیت زنجیره تأمین، جایگاه جدیدی برای این منطقه در راهبرد جهانی خود تعریف کرد. برخلاف آمریکا که با منطق سخت‌افزاری و نظامی عمل می‌کرد، چین با منطق ژئواکونومیک وارد شد: سرمایه‌گذاری در بنادر، مشارکت در پروژه‌های انرژی، توسعه زیرساخت‌های لجستیکی، اتصال مسیرهای حمل‌ونقل و گسترش همکاری‌های فناورانه. این تغییر نشان می‌دهد که خلیج فارس از یک «حوزه نفوذ تقریباً تثبیت‌شده آمریکا» به یک «عرصه رقابت تدریجی میان قدرت مسلط و قدرت در حال صعود» تبدیل شده است.

در این میان، ابتکار کمربند و راه نقش مهمی در بازتعریف جایگاه خلیج فارس داشت. این ابتکار، خلیج فارس را نه تنها به‌عنوان منبع انرژی، بلکه به‌عنوان گره‌ای در شبکه اتصال چین به غرب آسیا، آفریقا و اروپا قرار داد. از این منظر، پکن به‌دنبال نفوذی بود که الزاماً با استقرار نظامی همراه نباشد، اما بتواند در بلندمدت عمق راهبردی برای چین ایجاد کند. به همین دلیل، خلیج فارس در سیاست خارجی چین از یک محیط پیرامونی به یک فضای مرکزی برای تأمین انرژی، تنوع‌بخشی مسیرها و تثبیت منافع جهانی ارتقا یافت. (نجف‌آبادی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۱۷)

۲) ابعاد رقابت دریایی

رقابت آمریکا و چین در خلیج فارس در سطح دریایی، یکی از آشکارترین نمودهای این تحول است. آمریکا همچنان قدرت مسلط دریایی در منطقه باقی مانده و نقش اصلی را در تضمین امنیت آبراه‌ها، مقابله با تهدیدات علیه نفتکش‌ها و نمایش قدرت بازدارنده بر عهده دارد. ناوگان پنجم آمریکا، مستقر در بحرین، ستون فقرات این حضور محسوب می‌شود و وظیفه آن نه فقط حفاظت از منافع آمریکا، بلکه مدیریت نظم دریایی منطقه و تضمین آزادی کشتیرانی در خلیج فارس، تنگه هرمز، دریای عمان و فراتر از آن است. این ناوگان همراه با شبکه‌ای از پایگاه‌ها و دارایی‌های دریایی، امکان

واکنش سریع به بحران‌ها را فراهم می‌کند و از نگاه واشنگتن، مانع از آن می‌شود که قدرت‌های رقیب یا بازیگران منطقه‌ای بتوانند کنترل آبراه‌های حیاتی را در دست بگیرند.

در همین حال، چین گرچه هنوز ظرفیت و تمایل لازم برای حضور نظامی گسترده در خلیج فارس را ندارد، اما به تدریج حضور دریایی و امنیتی خود را افزایش داده است. مشارکت چین در مأموریت‌های ضد دزدی دریایی در خلیج عدن، دیدارهای بندری، رزمایش‌های محدود و گسترش همکاری‌های دریایی با برخی دولت‌های منطقه نشان می‌دهد که پکن به دنبال نوعی «حضور حداقلی اما معنادار» در محیط دریایی پیرامون خلیج فارس است. این حضور هنوز به سطح چالش مستقیم با آمریکا نرسیده، اما از منظر استراتژیک، نشانه‌ای از تمایل چین برای تبدیل شدن به بازیگری فعال‌تر در امنیت مسیرهای دریایی است.

یکی از مهم‌ترین نقاط تمرکز این رقابت، تنگه هرمز است. این تنگه به عنوان مهم‌ترین گذرگاه نفتی جهان، هرگونه تنش در آن را به مسئله‌ای جهانی تبدیل می‌کند. آمریکا، با تکیه بر ناوگان پنجم و ائتلاف‌های دریایی، خود را مسئول حفاظت از این شریان حیاتی معرفی می‌کند؛ در حالی که چین، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین واردکنندگان انرژی جهان، ثبات تنگه هرمز را بخشی از امنیت ملی خود می‌داند. این هم‌پوشانی منافع باعث می‌شود که هر بحران در منطقه، نه فقط تهدیدی برای کشورهای ساحلی، بلکه تهدیدی برای اقتصاد جهانی و امنیت انرژی چین باشد. به همین دلیل، خلیج فارس در سطح دریایی به صحنه‌ای تبدیل شده که در آن «امنیت انرژی»، «بازدارندگی نظامی» و «نمایش قدرت» به طور هم‌زمان عمل می‌کنند.

۳) ابعاد اقتصادی-زیرساختی رقابت

رقابت آمریکا و چین در خلیج فارس صرفاً نظامی نیست، بلکه به شدت با زیرساخت‌ها، بنادر، کریدورها و زنجیره‌های تأمین پیوند خورده است. چین در دهه اخیر به یکی از مهم‌ترین سرمایه‌گذاران خارجی در پروژه‌های بندری و لجستیکی منطقه تبدیل شده است. بنادری در امارات، عمان، عربستان و حتی برخی نقاط دیگر، به واسطه قراردادهای چینی، در شبکه بزرگ‌تری از اتصال‌های تجاری و ترانزیتی قرار گرفته‌اند. هدف پکن از این سرمایه‌گذاری‌ها فقط کسب سود اقتصادی نیست؛ بلکه ایجاد دسترسی پایدار، کاهش آسیب‌پذیری مسیرهای تجاری و تثبیت جایگاه خود در نظم ژئواکونومیک آینده است.

در همین راستا، توسعه بنادر و کریدورها را می‌توان بخشی از منطق «دوگانه‌کارکرد» دانست. به عبارت دیگر، زیرساخت‌هایی که در ظاهر صرفاً اقتصادی‌اند، می‌توانند در شرایط بحران، کارکردهای راهبردی و امنیتی نیز پیدا کنند. آمریکا به‌ویژه نسبت به این امکان حساس است. از نگاه واشنگتن، سرمایه‌گذاری چین در زیرساخت‌های بندری، ارتباطی و دیجیتال در خلیج فارس می‌تواند به پکن امکان دهد تا در آینده از این امکانات برای مقاصد فراتر از تجارت استفاده کند. همین برداشت، به‌ویژه در فضای رقابت راهبردی آمریکا و چین، باعث شده است که پروژه‌های اقتصادی چین در منطقه با سوءظن امنیتی دیده شوند.

در سوی دیگر، دولت‌های عربی خلیج فارس نیز این رقابت اقتصادی را به فرصت تبدیل کرده‌اند. آنان با جذب هم‌زمان سرمایه‌گذاری‌های چینی و حفظ پیوندهای امنیتی با آمریکا، تلاش می‌کنند از رقابت دو قدرت برای تقویت موقعیت چانه‌زنی خود بهره ببرند. این سیاست، اگرچه در کوتاه‌مدت منافع اقتصادی و امنیتی به همراه دارد، اما در بلندمدت می‌تواند منجر به وابستگی متقابل پیچیده و شکننده‌تری شود؛ زیرا رقابت بر سر بنادر و کریدورها، به رقابت بر سر نفوذ سیاسی و نهایتاً کنترل مسیرهای استراتژیک نیز گسترش می‌یابد. (حافظ‌نیا و فرجی، ۱۳۹۳: ۸۱)

۴) امنیتی‌سازی زیرساخت‌ها

یکی از مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش آن است که در سال‌های اخیر، زیرساخت‌های اقتصادی خلیج فارس بیش از پیش امنیتی شده‌اند. به‌ویژه در گفتمان آمریکا، توسعه بندری و لجستیکی چین در منطقه نه به‌عنوان سرمایه‌گذاری خنثی، بلکه به‌عنوان بخشی از پروژه نفوذ راهبردی پکن تفسیر می‌شود. این روند، مصداق روشن «امنیتی‌سازی» است؛ یعنی تبدیل یک موضوع اقتصادی یا فنی به مسئله‌ای حیاتی و امنیتی.

امنیتی‌سازی زیرساخت‌ها در چند سطح قابل مشاهده است. نخست، در سطح گفتمانی، مقامات و نهادهای آمریکایی بارها تأکید کرده‌اند که حضور چین در بنادر و شبکه‌های ارتباطی می‌تواند پیامدهای امنیتی بلندمدت داشته باشد. دوم، در سطح سیاستی، این نگرانی به تدوین راهبردهای مهار فناوری، کنترل سرمایه‌گذاری‌های خارجی و نظارت بیشتر بر پروژه‌های بندری منجر شده است. سوم، در سطح منطقه‌ای، برخی دولت‌ها در مواجهه با فشار آمریکا ناچار شده‌اند میان مزایای اقتصادی همکاری با چین و ملاحظات امنیتی رابطه با واشنگتن موازنه برقرار کنند. این امنیتی‌سازی به‌ویژه در

مورد پروژه‌هایی که ظرفیت دوگانه دارند، برجسته‌تر است. برای مثال، بندر، شبکه مخابراتی، سامانه‌های نظارتی و حتی زیرساخت‌های انرژی می‌توانند در شرایط خاص، به کارکردهایی فراتر از مصرف تجاری تبدیل شوند. همین امکان، رقابت آمریکا و چین را از سطح اقتصادی به سطح راهبردی منتقل کرده است. در نتیجه، هر پروژه چینی در خلیج فارس، بالقوه بخشی از منازعه بزرگ‌تر بر سر نفوذ، دسترسی و کنترل تلقی می‌شود.

۵) پیامدها برای معماری امنیتی منطقه

تحولات یادشده پیامدهای مهمی برای معماری امنیتی خلیج فارس به همراه داشته است. نخست، نظم امنیتی منطقه از الگوی نسبتاً متمرکز تحت رهبری آمریکا، به نظامی چندلایه و رقابتی تبدیل شده است. در این نظم جدید، آمریکا هنوز بازیگر مسلط امنیتی است، اما دیگر تنها مرجع تعیین‌کننده نیست. چین به عنوان یک قدرت اقتصادی-راهبردی جدید وارد شده و دولت‌های منطقه نیز با تنوع بخشی به روابط خارجی خود، در حال بازتعریف جایگاهشان هستند. این چندلایه شدن، اگرچه از منظر برخی دولت‌ها فرصت‌ساز است، اما در سطح کلان موجب پیچیدگی و شکنندگی بیشتر نظم دریایی شده است.

دوم، رقابت آمریکا و چین موجب افزایش موازنه‌گری دولت‌های عربی شده است. این کشورها می‌کوشند از رقابت دو قدرت برای کسب امتیازهای بیشتر در حوزه امنیت، فناوری و سرمایه‌گذاری بهره ببرند. اما این رفتار موازنه‌گرانه، در عین حال، وابستگی متقابل و حساسیت‌های جدیدی ایجاد می‌کند. هرچه رقابت دو قدرت تشدید شود، فشار بر دولت‌های منطقه برای انتخاب یا همسویی بیشتر نیز افزایش می‌یابد.

سوم، نظم دریایی خلیج فارس شکننده‌تر شده است. تنش‌های مکرر در تنگه هرمز، حملات به نفتکش‌ها، حملات پهپادی و موشکی به زیرساخت‌های انرژی و حضور هم‌زمان قدرت‌های خارجی، محیطی ایجاد کرده که در آن احتمال سوءمحاسبه و تشدید بحران بالاست. در چنین فضایی، امنیت دریایی به یک مسئله صرفاً نظامی تقلیل نمی‌یابد، بلکه به‌طور هم‌زمان با اقتصاد انرژی، ژئوپلیتیک زیرساخت، فناوری و رقابت قدرت‌های بزرگ گره می‌خورد.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که رقابت آمریکا و چین در خلیج فارس صرفاً رقابتی بر سر نفوذ سیاسی نیست، بلکه منازعه‌ای چندبعدی است که در آن امنیت دریایی، زیرساخت‌های اقتصادی،

مسیرهای انرژی و موازنه‌های منطقه‌ای در هم تنیده‌اند. آمریکا همچنان بازیگر اصلی امنیت سخت در خلیج فارس است، اما چین با راهبرد نفوذ اقتصادی و اتصال‌محور، جایگاه خود را به تدریج تثبیت کرده است. حاصل این وضعیت، شکل‌گیری معماری امنیتی پیچیده‌تر، چندلایه‌تر و در عین حال شکننده‌تر است؛ معماری‌ای که در آن خلیج فارس از یک حوزه تحت هژمونی تقریباً بلامنازع آمریکا به یک میدان رقابت ژئوپلیتیکی فزاینده میان دو قدرت بزرگ جهانی تبدیل شده است.

نتیجه‌گیری

مسئله اصلی این پژوهش از این نقطه آغاز می‌شود که معماری امنیت دریایی خلیج فارس در حال گذار از یک نظم نسبتاً متمرکز به نظامی چندلایه و بالقوه تکه‌تکه است. نظم پیشین عمدتاً بر برتری نظامی آمریکا، مدیریت بحران توسط واشنگتن و ترتیبات امنیتی مبتنی بر ائتلاف‌های تحت رهبری آمریکا استوار بود. با این حال، افزایش نقش چین و هم‌زمان تغییر اولویت‌های راهبردی آمریکا، موجب شده است که این معماری با ابهاماتی در زمینه «تضمین‌گری امنیت» و «تقسیم کار امنیتی» روبه‌رو شود. در چنین فضایی، دولت‌های منطقه نیز با نوعی دوگانگی مواجه‌اند: از یک طرف تمایل دارند روابط اقتصادی خود را با چین گسترش دهند، و از طرف دیگر در حوزه امنیتی و دفاعی همچنان به آمریکا و زیرساخت‌های نظامی آن وابسته‌اند. این وضعیت ممکن است در کوتاه‌مدت فرصت‌هایی برای موازنه‌سازی و متنوع‌سازی روابط خارجی دولت‌های منطقه ایجاد کند، اما در بلندمدت خطر افزایش شکنندگی امنیتی و تعمیق معمای امنیتی را به همراه دارد. پژوهش حاضر با تمرکز بر اثر رقابت ژئوپلیتیکی ایالات متحده آمریکا و چین بر معماری امنیت دریایی خلیج فارس در دوره ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۵، نشان داد که این منطقه در سال‌های اخیر از یک محیط امنیتی نسبتاً متمرکز تحت برتری راهبردی آمریکا، به فضایی پیچیده‌تر، چندلایه‌تر و شکننده‌تر گذار کرده است. این دگرگونی نه صرفاً حاصل افزایش حضور یک بازیگر جدید، بلکه نتیجه برهم‌کنش هم‌زمان چند روند ساختاری بوده است: تداوم برتری نظامی آمریکا، گسترش نفوذ اقتصادی و زیرساختی چین، تغییر محاسبات امنیت انرژی، و افزایش تمایل دولت‌های منطقه برای تنوع‌بخشی به شراکت‌های خارجی خود. بر این اساس، می‌توان گفت که خلیج فارس در بازه مورد بررسی، به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های بازتاب رقابت قدرت‌های بزرگ در خارج از محیط مستقیم هند-پاسفیک تبدیل شده است. یافته‌های

مقاله نشان داد که آمریکا همچنان مهم‌ترین بازیگر امنیت سخت در خلیج فارس باقی مانده است. حضور ناوگان پنجم در بحرین، نقش محوری واشنگتن در ائتلاف‌های دریایی، و توانایی آن در تضمین آزادی کشتیرانی و پاسخ به بحران‌های دریایی، نشان می‌دهد که معماری امنیتی منطقه هنوز تا حد زیادی بر ظرفیت‌های نظامی و بازدارندگی آمریکا تکیه دارد. با این حال، استمرار این برتری به معنای ثبات کامل یا تداوم نظم پیشین نیست. آنچه تغییر کرده، ورود تدریجی چین به معادلات منطقه‌ای از مسیر ژئواکونومی، انرژی و زیرساخت است؛ ورودی که اگرچه هنوز به حضور نظامی هم‌تراز با آمریکا منجر نشده، اما به‌طور محسوسی بر نحوه ادراک تهدید، فهم رقابت و سازمان‌یابی امنیت منطقه اثر گذاشته است. چین در خلیج فارس الگوی متفاوتی از قدرت‌ورزی را دنبال کرده است. برخلاف ایالات متحده که راهبرد خود را بر حضور نظامی مستقیم و تضمین امنیت دریایی بنا نهاده، پکن از مسیر وابستگی انرژی، سرمایه‌گذاری در بنادر و کریدورها، مشارکت در پروژه‌های زیرساختی و تعمیق پیوندهای اقتصادی و فناوری، جایگاه خود را تثبیت کرده است. همین تفاوت در الگوی حضور، یکی از مهم‌ترین دلایل تحول در معماری امنیتی منطقه به شمار می‌رود. خلیج فارس دیگر صرفاً فضای اعمال هژمونی نظامی نیست، بلکه به صحنه‌ای تبدیل شده که در آن امنیت دریایی، زنجیره‌های تأمین، بنادر، انرژی، ارتباطات و فناوری به‌صورت درهم‌تنیده عمل می‌کنند. به بیان دیگر، امنیت منطقه‌ای از حوزه صرفاً نظامی فراتر رفته و ابعاد ژئواکونومیک و زیرساختی آن برجسته‌تر شده است.

یکی از مهم‌ترین نتایج این پژوهش، تأیید این فرض بود که رقابت آمریکا و چین به تشدید «معمای امنیتی» در خلیج فارس انجامیده است. اقداماتی که هر یک از دو قدرت برای تثبیت منافع خود انجام می‌دهند، از سوی طرف مقابل بالقوه تهدیدآمیز تفسیر می‌شود. حضور نظامی و ائتلاف‌سازی آمریکا از منظر چین می‌تواند نشانه‌ای از تلاش برای مهار دسترسی و نفوذ آن باشد؛ در مقابل، توسعه زیرساخت‌های بندری، لجستیکی و ارتباطی چین از نگاه آمریکا صرفاً فعالیت اقتصادی تلقی نمی‌شود، بلکه به‌عنوان بسترسازی برای نفوذ راهبردی بلندمدت و حتی ظرفیت‌های دوگانه‌کارکرد ارزیابی می‌شود. در نتیجه، بخشی از بی‌ثباتی کنونی نه حاصل تقابل مستقیم، بلکه ناشی از تفسیرهای متقابل امنیتی از اقدامات طرفین است. در همین راستا، مقاله نشان داد که «امنیتی‌سازی زیرساخت‌ها» یکی از مهم‌ترین سازوکارهای تحول در معماری امنیت دریایی خلیج فارس بوده است.

در گذشته، بسیاری از پروژه‌های بندری، انرژی و حمل‌ونقلی عمدتاً در چارچوب توسعه اقتصادی فهم می‌شدند؛ اما در بستر رقابت آمریکا و چین، این پروژه‌ها به تدریج به موضوعات امنیتی تبدیل شده‌اند. از این رو، بنادر، شبکه‌های لجستیکی، فناوری‌های ارتباطی و حتی کريدورهای تجاری در خلیج فارس، دیگر صرفاً دارایی‌های اقتصادی نیستند، بلکه به اجزای بالقوه نظم راهبردی منطقه بدل شده‌اند. این تحول سبب شده مرز میان اقتصاد و امنیت در خلیج فارس بیش از گذشته فروریزد. همچنین یافته‌ها بیانگر آن بود که دولت‌های عربی حوزه خلیج فارس در برابر این رقابت، نه موضع انفعالی، بلکه راهبردی مبتنی بر موازنه‌گری منعطف اتخاذ کرده‌اند. این دولت‌ها از یک‌سو همچنان به چتر امنیتی آمریکا وابسته‌اند و از سوی دیگر، به‌خوبی دریافته‌اند که همکاری با چین می‌تواند فرصت‌های مهمی در حوزه سرمایه‌گذاری، فناوری، تجارت و تنوع‌بخشی اقتصادی فراهم آورد. در نتیجه، آن‌ها تلاش کرده‌اند بدون ورود به تقابل آشکار با هیچ‌یک از دو طرف، از مزایای هم‌زمان روابط امنیتی با آمریکا و روابط اقتصادی با چین بهره‌مند شوند. هرچند این رویکرد در کوتاه‌مدت مزایای قابل توجهی دارد، اما در بلندمدت می‌تواند فشارهای انتخاب و همسویی راهبردی را افزایش دهد، به‌ویژه اگر رقابت واشنگتن و پکن از سطح مدیریت‌شده به سطح تقابل آشکارتر ارتقا یابد.

در جمع‌بندی نهایی، می‌توان گفت که اثر اصلی رقابت ژئوپلیتیکی آمریکا و چین بر خلیج فارس، نه در جایگزینی یک قدرت به جای قدرت دیگر، بلکه در تغییر ماهیت و ساختار معماری امنیت دریایی منطقه نمایان شده است. این معماری از نظامی نسبتاً متمرکز، متکی بر هژمونی دریایی آمریکا، به نظامی چندلایه، سیال و تا حدی شکننده گذار کرده است؛ نظامی که در آن، مؤلفه‌های نظامی، اقتصادی، فناورانه و زیرساختی به‌صورت هم‌زمان و متقاطع عمل می‌کنند. از این منظر، خلیج فارس در سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۵ نه فقط عرصه‌ای برای تداوم رقابت‌های سنتی منطقه‌ای، بلکه آزمایشگاهی مهم برای سنجش الگوهای جدید رقابت قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل بوده است. بر این اساس، تداوم ثبات نسبی در این منطقه در سال‌های آینده، بیش از هر چیز به توانایی بازیگران در مدیریت رقابت، جلوگیری از امنیتی‌سازی افراطی زیرساخت‌ها و ایجاد سازوکارهای اعتمادساز دریایی وابسته خواهد بود.

فهرست منابع

- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله و آخوند مهریزی، مسعود (۱۳۸۶). جایگاه منابع انرژی در امنیت خلیج فارس و امنیت آمریکا با توجه به الگوی امنیت مشارکتی، علوم سیاسی، ۴(۷)، ۲۱۱-۱۸۷.
- موسوی شفاپی، سیدمسعود (۱۳۸۵). جایگاه نفت خلیج فارس در سیاست انرژی و استراتژی امنیت ملی آمریکا، راهبرد، ۱۰(۳۹)، ۷۸-۶۳.
- حافظ‌نیا، محمدرضا و فرجی، بهرام (۱۳۹۳). تأثیر ژئوپلیتیک انرژی بر شکل‌گیری ترتیبات امنیت منطقه‌ای؛ مطالعه موردی منطقه خلیج فارس از ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۰، آفاق امنیت، ۷(۲۴)، ۷۹-۱۰۶.
- سهیلی نجف‌آبادی، سهیل؛ کشیشیان سیرکی، گارینه و قانیدی، محمدرضا (۱۴۰۰). بررسی رابطه تأمین امنیت انرژی فسیلی و تهدید امنیت زیست‌محیطی خلیج فارس، سیاست جهانی، ۹(۳۵)، ۱۳۰-۱۰۱.
- Almeida, P. (2020). China's strategic investments in the Persian Gulf: A new era of maritime competition. Routledge.
- Buzan, B., Wæver, O., & Wilde, J. D. (1998). Security: A new framework for analysis. Lynne Rienner Publishers.
- Ghafar, A. A., & Chin, K. S. (2023). China's Belt and Road Initiative in the Persian Gulf: Geopolitical implications for maritime security. Maritime Policy & Management, 50(5), 85-102. <https://doi.org/10.1080/03088839.2023.2178901>
- He, K., & Jones, C. (2022). China's naval diplomacy in the Indian Ocean: Strategic implications for the Persian Gulf. Asian Security, 18(2), 40-58. <https://doi.org/10.1080/14799855.2022.2043567>
- Jervis, R. (1978). Cooperation under the security dilemma. World Politics, 30(2), 167-214.
- Li, X., & Zhang, Y. (2021). Structural realism and China's maritime strategy in the Persian Gulf. Journal of Contemporary China, 30(128), 110-125. <https://doi.org/10.1080/10670564.2020.1836845>
- Liu, H., & Chen, J. (2025). Securitization of infrastructure in China's Belt and Road projects: The case of the Persian Gulf. Security Dialogue, 56(1), 200-218. <https://doi.org/10.1177/0967010624123456>
- Mearsheimer, J. J. (2001). The tragedy of great power politics. W. W. Norton & Company.
- Posen, B. R. (1993). The security dilemma and ethnic conflict. Survival, 35(1), 27-47.
- Posen, B. R. (2003). Command of the commons: The military foundations of U.S. hegemony. International Security, 28(1), 5-46.

- Shi, Y., & Zhao, L. (2023). Energy security and maritime competition in the Persian Gulf: The role of China's port investments. *Energy Policy*, 175, 113456. <https://doi.org/10.1016/j.enpol.2023.113456>
- Waltz, K. N. (1979). *Theory of international politics*. Addison-Wesley.
- Wang, Z. (2024). China's maritime security strategy in the Persian Gulf: From economic engagement to strategic securitization. *Asian Journal of Political Science*, 32(1), 60–78. <https://doi.org/10.1080/02185377.2024.2312345>
- Zhang, L. (2022). China's naval presence in the Indian Ocean: Implications for the Persian Gulf. *Naval War College Review*, 75(3), 150–170.
- Calabrese, J. (2020). China and the Gulf States. *The Middle East Institute*, 12–16.
- Fulton, J. (2019). China's Changing Role in the Middle East. *Atlantic Council*, pp. 3–8.
- Fulton, J. (2022). China's relations with the Gulf monarchies. In *Routledge Handbook of China–Middle East Relations* (pp. 42–47). Routledge.
- Posen, B. R. (2003). Command of the commons: The military foundations of U.S. hegemony. *International Security*, 28(1), 19–23.
- Roberts, D. B. (2021). China in the Gulf: Rising power, limited influence. *Asian Affairs*, 52(1), 95–101.